فهرست

[مقدمه 2](#_Toc60593073)

[مبنای تناسب در مناسبات حکم و موضوع 2](#_Toc60593074)

[مبنای غلبه ظهور در مناسبات حکم و موضوع 3](#_Toc60593075)

[علت غلبه ظهور یکی از بر دیگری در مناسبات حکم و موضوع 5](#_Toc60593076)

[ارکان اصلی مناسبات حکم و موضوع 7](#_Toc60593077)

[خلاصه مطلب 9](#_Toc60593078)

بسم الله الرحمن الرحیم

**اصول/ تعدیه حکم**

# مقدمه

گرچه بحث مناسبات حکم و موضوع در این مباحث به‌عنوان یکی از ادله‌ای که حکم را تعمیم و تسریه می‌داد بررسی کردیم اما چون ملاحظه کردید این مناسبات حکم و موضوع یکی از کارکردهای آن تعمیم و تضییق حکم است و الا مناسبات حکم و موضوع قرینه عامه‌ای است که ده‌ها نقش در دلیل ایفا می‌کند به‌عنوان یک قرینه عامه ظهور ساز که دارای نقش‌ها و کارکردهای گوناگون در دلیل هست باید آن را ارزیابی کرد و جای آن هم فراتر از تعمیم و تضییق حکم دانست. برخلاف مثل الغاء خصوصیت و بعضی چیزهای دیگر که وضع شده بود و جایگاه آن تعمیم و یا حداکثر آن چیزهای قبلی تضییق حکم بود.

اما در مناسبات حکم و موضوع می‌دیدیم هم کارکرد تعمیم هست و هم کارکرد تضییق است و هم کارکرد تبدیل است کارکردهای متفاوتی دارد این یک بحث بود که این کارکردها را برشمردیم و ملاحظه کردید.

در همین مبحث وارد بخش دیگری شدیم که عبارت بود از تأثیری که این تغییری که این مناسبات حکم و موضوع ایجاد می‌کند یا در مدار متعلق و قیود است یا در مدار حکم است یا اینکه حکم ساز است و حتی جاهایی ممکن است نافی حکم باشد که اشاره نکردیم ممکن است مصداق داشته باشد.

و این تقسیمات را ملاحظه کردید و ارزش بالایی هم داشت.

این هم یک مبحث و ما یک مبحثمان انواع کارکردهای مناسبات حکم و موضوع به‌عنوان یک قرینه عامه در خطاب هست.

و مبحث دیگر موارد و جای این تأثیرات بود که جای این تأثیرات و موضع تأثیر هم گاهی موضوع و متعلق و قید است و مصداق‌هایش را بیان کردیم گاهی حکم است مصداق‌هایی از آن بیان شد و گاهی حکم ساز و یا نافی حکم است که آن هم یکی دو مصداق زده شد ولی برای نافی حکم مثال نزدیم ولی برای مثبت حکم مثال زدیم.

این هم یک مبحث بود.

# مبنای تناسب در مناسبات حکم و موضوع

یک مبحث و مطلب دیگری هم در ادامه مباحث مناسبات حکم و موضوع خوب است اشاره بشود و آن مسئله این است که این تناسب و توازن یا قواعد بودن که روح این قرینه مناسبات حکم و موضوع است میان چه و چه است؟ این تناسب است که می‌آید تعمیم می‌دهد و تضییق می‌کند یا تغییر و تبدیل ایجاد می‌کند و روح تناسب هم این بود که این‌ها را باهم می‌سنجیدیم این حکم و موضوع را که با هم می‌سنجیدیم می‌دیدیم که تناسبش این است که **﴿تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوى﴾**[[1]](#footnote-1)،یعنی این مستحب است کارهای خیر و نیک تعاون کنید تناسب این بر و تقوا اقتضاء می‌کرد که این تعاونوا استحباب باشد وجوب نباشد. تناسب اتقوا الله ما استطعتم اقتضاء می‌کرد این اتقوا الله وجوبی نباشد و استحبابی باشد.

تناسب آیه شریفه می‌فرماید اگر مریض بود لازم نیست روزه بگیرد این است که مریضی خصوصیتی ندارد تناسب این رفع وجوب صیام اقتضاء می‌کرد که مریضی خصوصیتی ندارد؛ هر چه موجب هرج و یا ضرری باشد در واقع رافع وجوب صیام است این تناسب‌هایی بود که در خطاب وجود داشت و ظهور را تغییر می‌داد و قرینه‌ای برای تغییر یک ظهور می‌شد

# مبنای غلبه ظهور در مناسبات حکم و موضوع

حالا این ظهور اصالة الحقیقه بود یا اصالة الاطلاق یا امثال این‌ها بود هر چه بود این تناسب آن ظهور را تغییر می‌داد.

حالا مطلبی که می‌خواهیم الآن بگوییم این است که این تناسب بین چه و چه؟ نکته اصلی این قرینه عامه آن تناسبی است که دیده می‌شود این تناسب روح و ریشه‌اش این است که دو چیز را با هم مقایسه می‌کند و پایه این تناسب هم یکی از این‌هاست.

یعنی قوت ظهوری در یکی از این‌هاست که می‌آید دیگری را متناسب با آن تغییر می‌دهد اتقوا الله به‌عنوان امر یعنی واجب است ولی وقتی میاید قید ما استطعتم به آن می‌خورد این ما استطعتم یک ظهوری خوب و قوی دارد که می‌آید آن را تغییر می‌دهد بنابراین مطلبی که می‌خواهیم اینجا بگوییم این است که در قرینه مناسبات حکم و موضوع یا تناسب حکم و موضوع درست است که دو چیز با هم سنجیده می‌شود و یک ظهور اولیه تغییر پیدا می‌کند اما یک مقدار دقیق‌تر که بشویم در واقع مبدأ و مبنای این تناسب یک ظهور قوی است که در یکی از این اطراف وجود دارد و آن بر دیگری غالب می‌شود و این بزنگاه کار این است. همه مثال‌هایی که ملاحظه کردید اگر دقت بکنید به این نکته می‌رسید که در بخش زیادی از این‌ها یک طرف این تناسب که یک امر متضایفی هست از یک ظهور قوی برخوردار است که اگر ظهور قوی آن را کسی ببیند و در بافت جمله اگر بیاورد یک لنگه و طرف دیگر جمله و تناسب را تغییر می‌دهد

این یک نوع است که خیلی جاها از این قبیل است در مناسبات حکم و موضوع بسیاری از موارد این‌طور است که این حکم و موضوع و این دو طرف این که در دو طرف ترازو قرار گرفته‌اند می‌گوییم با هم بسنجیم باید بگوییم یعنی این‌طوری و از ظهور اولیه دست برداریم یا حتی ظهور اولیه را با این تقویت بکنیم گاهی تقویت می‌کرد و گاهی تغییر می‌داد.

بخش زیادی از این تناسب حکم و موضوع که دقت بکنیم می‌بینیم که علت این است که یکی از این دو طرف از یک قدرتی برخوردار است که غالب بر ظهور آن طرف دیگر می‌شود این مبنایش می‌شود قوت ظهور و اقوائیت ظهور در یکی از این دو طرف تناسب و نهایتاً می‌گوییم اگر این دو را با هم ببینیم این‌جوری معنا می‌کنیم. این‌جوری معنا می‌کنیم یعنی قوت این بر آن مقدم می‌شود اتقوا الله اگر تنهایی بود مثل همه اوامر می‌گفتیم ظهور در بعث الزامی دارد ولی وقتی می‌گوید ما استطعتم یک دفعه این فرومی‌ریزد این مناسبت حکم و موضوع است ولی مناسبت روحش این است که این طرفی که اینجا قرار دارد در نقطه مقابل آن نقطه مقابل یک اقوائیت ظهور دارد و همین موجب می‌شود که آن را تغییر بدهد.

در همان رأیت اسداً یرمی هم همین‌طور است می‌گوید رأیت اسداً یرمی، اگر رأیت اسداً بود اصالة الحقیقه می‌گفت یعنی شیری را دیده است یرمی که می‌آید این قرینه اقوائیتی دارد و ظهور اسد را تغییر می‌دهد همان‌جا هم ممکن است کسی برعکس کند. بگوید اسد یعنی اسد یرمی را یک جور دیگر کند همان‌جا هم امکان این هست. ولی در ارتکاز عرفی این دومی اقوائیت ظهور دارد و آن را تغییر می‌دهد.

ایرادات ریشه‌دار دیگری هست یعنی در همه مواردی که یک قرینه بر مجاز یا بر تغییر یا بر تخصیص و امثال این دارید در همه آن موارد اغلب ممکن است بگویید این قرینه مجاز نیست همان که قرینه هست را شما یک جوری معنا بکنید که با حمل آن طرف دیگر بر معنای حقیقی سازگار باشد مثل در رأیت اسداً یرمی بگویید اسد یعنی شیر یرمی یک معنای مجازی پیدا بکنید مثلاً حمله کرد.

این نکته خیلی مهمی است این‌طور نیست که در مواردی که قرینه مجاز یا تخصیص یا تغییر داریم یک وحی منزل یا امر قطعی در کار باشد که بگوید این بر آن مقدم است در همه آن موارد یک توجیه معکوس هم می‌شود کرد. حتی در جایی که مقید است بگوید که اکرم العالم بعد می‌گوید لا تکرم العالم الفاسق ممکن است بگوییم لاتکرم العالم الفاسق یعنی بگوییم ثوابش کمتر است یا کراهت دارد ولی ما می‌گوییم لا تکرم العالم الفاسق ظهور در حرمت می‌گیریم و مقدم بر آن می‌داریم.

از این جهت است که در تقدم قرائن که ظهورات اولیه مثل حقیقت را مقدم می‌دارد مبنا این است که عرف وقتی این دو را با هم می‌دهد به آن این را قوی‌تر می‌داند و قوی‌تر ظهور آن یکی را تغییر می‌دهد.

این هم خیلی جای بحث دارد.

در مناسبات حکم و موضوع گفتیم که بسیاری از موارد قرینه مناسبات حکم و موضوع از این قبیل است که در مقایسه این دو در یک بافت کلامی یکی اقتضاء می‌کند که از ظهور اولی برویم به یک ظهور ثانوی وقتی دقت می‌کنیم می‌بینیم یکی از این‌ها را اقوی دید و با آن ظهور دیگری را تغییر داد اتقوا الله ما استطعتم را تا می‌بیند می‌گوید ما استطعتم یعنی تلاش بکن پس اتقوا الله یعنی مستحب است نه واجب.

یا **﴿سارِعُوا إِلى‏ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُم‏﴾**[[2]](#footnote-2) این یک ظهوری دارد که جلوی آن الزام هیئت را می‌گیرد یعنی مستحب است یا اگر مریض بودید نیازی نیست روزه بگیرید می‌گوید مریضی همان گرفتاری مشقت است این قوی‌تر می‌داند و ظهور خطاب را تغییر می‌دهد.

این یک بخشی از موارد که کم نیست از این قبیل است اما ممکن است جاهایی پیدا بشود که در واقع این ... -مصداقی نتوانستم برایش پیدا بکنم-

ممکن است یک جاهایی هم پیدا بشود که بگوییم نه. در واقع دو تا در این تبدیل ظهور نقش داشته باشند یعنی اجتماع این دو وزنه در یک خطاب موجب تغییر شود این حالا خیلی مثال واضحی نتوانستم پیدا بکنم اما غالباً از نوع اول است که می‌گوییم مناسبات حکم و موضوع می‌آید چیزی را تغییر می‌دهد مناسبات روحش برمی‌گردد به این که یکی از این چیزهایی که در این خطاب است از یک ظهور قوی برخوردار است که دیگری را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. غالباً این است.

یعنی این دو که در یک خطاب جمع شد یکی بر دیگری غالب می‌شود عین همان رأیت اسداً یرمی همین است.

این که می‌گوییم مناسبات می‌گوییم علت این است که این‌ها در مقام جمع می‌شوند این یکی آن دیگری را تغییر می‌دهد پس مناسبات و مقوله تضایفی که در این مقوله به کار می‌رود علت این است که این‌ها دو سه چیز با هم هستند اما آن که مبدأ تغییر ظهور یا تعیین ظهور است یکی از آن‌هاست که نقش مبدئیت و عاملیت دارد که ظهور را بسازد و ظهور را تغییر بدهد یا تأکید بکند و امثال این‌ها.

سؤال: این تغییر مناسبات به ذهنم آمد این فضای دوم بوده است هر دو طرفین باعث آن برداشت نبوده است نسبت بین این دو طرف بوده است فرض کنید در مثال روزه و مریض، اگر مریض را از جمله بیرون بیاوریم ...

جواب: بله گفتیم این درست است آن قطعاً این‌طور است یعنی مناسبات حکم و موضوع در زمینه آن و جایگاه آن وقتی است که این‌ها با هم دیده شده است در یک بافت قرار گرفته است ولی در یک بافت قرار گرفته است ولی جورهای دیگر هم می‌شد تصویر کرد می‌خواهم بگویم نقطه مرکزی دارد که آن این بافت را تعیین می‌کند بزنگاه حرف من این است یعنی مناسبات حکم و موضوع معنایش این است که در این بافت که می‌گوییم اتقوا الله مااستطعتم یعنی حکم در واقع استحبابی برای پیمودن درجات راقیه تقوا این بافت این‌طور است. به‌گونه‌ای که اگر این نبود و اتقوا الله تنها بود می‌گفتیم واجب است همان‌طور که استطاعت در جای دیگری ممکن است بیاید و معنا جوری دیگری معنا بشود این ترکیب ظهور می‌شود برای این‌جور که گفتیم. ظهور اولیه وجوبی نیست ظهور ثانوی دارد.

# علت غلبه ظهور یکی از بر دیگری در مناسبات حکم و موضوع

این تا اینجا درست یعنی در بافت قرار گرفت و حالا بعد یک مطلب دیگری دارم که این را توضیح بیشتری می‌دهد بعد آن را می‌گویم منتها گفته من این است که در این بافت آن نقطه عطفی که علت اصلی این شکل‌گیری این ظهور خاص است چیست؟

آیا صرف این دو تا در عرض هم در ساختن آن نقش دارند؟ یا اینکه مبدأ یکی است و یکی متأثر است گفته ما این نکته است ما می‌گوییم در این بافت اتقوا الله ما استطعتم اتقوا در این بافت یعنی واجب نیست و مستحب است اما در این بافت چه مؤثر است که این ظهور وجوب را به استحباب مبدل بکند؟ می‌گوییم این ما استطعتم هست.

و دلیل هم این است که عرف این ظهور را قوی‌تر می‌داند

در واقع غالباً در این مناسبات حکم و موضوع دو تا ظهور مقابل هم هستند منتها در این بافت عرف می‌گوید این ظهور قوی‌تر است این را بر آن مقدم می‌دارد و لذا همه موارد به دقت عقلی حساب بکنید در واقع تعارض دو ظهور است آن وقت ما مناسبات حکم و موضوع می‌گوید این قوی‌تر است و آن را با این یکی شاقول سنجید و تنظیم کرد

یک جاهایی هم می‌گفتیم این ظهور قوی‌تر نیست و مناسبات حکم و موضوع دیگر آنجا نیست و لذا یا تعارض می‌کند یا راه جمع دیگری می‌یابد.

بسیار و بسیار اساسی است این نکته می‌گوییم مناسبات حکم و موضوع یعنی شکل گرفتن یک معنا و ظهور جدیدی متفاوت از حالت قبل و اصول اولیه در بافتی که این خطاب صادر شد. این بافت و ترکیب موجب شد ظرف یعنی ظرف ظهور جدید است.

اما عامل این ظهور جدید یکی از این‌هاست که آن مؤثر اصلی است و تقدم آن و اظهریت آن موجب تغییر دیگری شده است این نکته خیلی مهم است و ضمن اینکه اشاره کردم در همه مواردی که قرینه می‌آید و ظهور اولیه را تغییر می‌دهد قصه از این قرار است چیز جدیدی نیست همه مواردی که در اصالة الظهور اولی برمی‌دارید اصالة الحقیقه اصالة الاطلاق، اصالة العموم، دست برمی‌دارید در همه آن‌ها شما یک ظهور اقوایی در قرائن پیدا می‌کنید که در آن ظهور اصلی و اولی دست می‌شویید منتها این مناسبات حکم و موضوع در جایی است که یک بافتی در یک کلام پیدا شده است و در این بافت واحدی که قرار گرفته‌اند می‌گوید معنا آن نیست که به ذهنت می‌آید معنا این است منتها ریشه‌یابی می‌کنیم می‌بینیم یکی از این‌ها کفه قوی‌تری دارد.

سؤال: ما می‌گوییم بافت سنجش بین دو تا گزاره حکم و موضوع است یک وقت آدم احساس می‌کند فرابافت هم هست که ارتکازات و ...

جواب: بله آن‌ها هم هست قرائن و ارتکازات و ... وجود دارد که گاهی آن‌ها کاملاً جداست و گاهی همان‌ها سایه می‌افکند بر اینکه مناسبات را درست بکند ولی آن داستان دیگری دارد.

در همین بافت هم که می‌گوییم در پشت صحنه یک جوری ارتکازات هم هست یک جور آن ارتکازات و قرائن لبی کمک می‌دهد.

این یک مطلب که در واقع می‌خواهیم بگوییم این مناسبات حکم و موضوع درست است ولی نهایی نیست مناسبات حکم و موضوع یعنی اینکه بافت را می‌بیند این‌ها را با هم می‌بیند و به این معنای ثانوی می‌رسد ولی چرا به این معنای ثانوی می‌رسد این‌ها چون دو تا با هم جمع شده‌اند به آن معنای ثانوی می‌رسد؟ این غالباً این‌طور نیست. منتها من حصر نکردم ممکن است قسم دیگر هم پیدا بشود که دو تا جمله است جدا جدا معنا دارد حالا ما در یک جمله‌ای این‌ها را جمع کرده‌ایم بگوییم این اجتماع موجب پیدایش این مفهوم جدید شده است

اما لااقل خیلی از این مصادیق که گفته شده است از این قبیل نیست از همان قبیل متعارف است که گفتیم که اجتماع موجب این نشده است و اجتماع مصداق ظهور و ظرف آن ظهور جدید است اما آنچه عامل این ظهور جدید است آن قرینه اظهر و اقوی است که همان ما استطعتم است و از این قبیل. این یک بحث است که اگر نگوییم همه موارد مناسبات حکم و موضوع از این قبیل است لااقل بخش عمده آن از این قبیل است و به عبارت دیگر مناسبات حکم و موضوع که می‌گوییم گاهی از نوع اول به شمار می‌آید که یک قرینه‌ای اقواییت پیدا می‌کند و بافت را شکل جدید می‌دهد گاهی هم ممکن است دو تا با هم هستند آن هیئت اجتماعی‌شان مؤثر است و هر دو طرف مؤثر است.

که این کمتر می‌شود و باید مثال دقیقی هم برایش پیدا کرد. من فعلاً پیدا نکردم برای این قسم دوم.

سؤال: در واقع مناسبات حکم و موضوع به ارتکازات عرفی برمی‌گردد

جواب: یعنی اینکه این‌ها را با هم می‌بیند می‌گوید این ظهورش اقوا است. همه استظهارات ما روی ارتکازات است.

این یک مطلب.

یک مطلب دیگر هم اینجا اشاره بکنیم. قبل از این که مطلب دیگر را بگوییم در آن بحثی که الآن مطرح شد اگر نوع دوم را مصداق پیدا بکنیم و شما هم تأملی داشته باشید ولی غالب مصادیق از نوع اول است که گفتیم.

# ارکان اصلی مناسبات حکم و موضوع

مطلب بعدی در مناسبات حکم و موضوع این است که این دو طرفی که با هم سنجیده می‌شود و یکی به تحلیل ما در تغییر ظهور در دیگری تأثیر می‌گذارد انواع و اقسامی دارد. همین‌جور می‌گوییم مناسبات حکم و موضوع و الا این یک مثال است که اصطلاح شده است و الا این انواع و اقسامی دارد که به بعضی از آن اشاره می‌کنم.

یکی قسم واضح مناسبات حکم و موضوع به معنای دقیق موضوع است.

یک وقتی هست دو طرف این مناسبات حکم و موضوع حکم و موضوع نیست، موضوع و متعلق است وقتی می‌گویید اکرم العالم این وجوب اکرام را که از هیئت استفاده می‌کنیم در جای خود محفوظ اما اکرام و عالم را که در یک بافت می‌آورید یک مفهوم جدیدی ممکن است پیدا بکند تناسب اکرام و عالم گاهی می‌آید یک ظهوری می‌سازد که اینجا مناسبات حکم و موضوع نیست؛ مناسبات متعلق و موضوع است یعنی اکرام و عالم را با هم بسنجید یک مفهومی می‌دهد مثلاً عالم به اکرام یا اکرام به عالم. کاری به حکم نداریم که خود متعلق و موضوع، اکرام متعلق است و عالم موضوع است این دو را که عرف با هم می‌بیند می‌گوید اکرام عالم مثلاً یک نکته از آن در می‌آورد.

گاهی چون خطاب از حکم و متعلق و موضوع و قیود تشکیل می‌شود گفته ما این است که این تناسب در این چهار محور انواع و اقسامی دارد.

در خطاب چهار محور وجود دارد؛ حکم یعنی آن هیئت اکرم مثلاً، متعلق که اکرام است و موضوع که عالم است قیود هم ممکن است داشته باشد اذا کان عادلاً

حداقل این چهار محور عادی در یک خطاب ممکن است وجود داشته باشد گاهی دو تا محور بیشتر وجود ندارد گاهی سه محور و گاهی چهارتا وجود دارد.

حداکثر این چهارتاست حکم و متعلق و موضوع و قیود و شرایط، قیود و شرایط که می‌گوییم با آن عرض عریضی که وجود دارد.

مناسبات حکم و موضوع که می‌گوییم گفته ما این است بعد از اینکه ملاحظه کردید در یک خطاب چهار رکن اصلی است مناسبات حکم و موضوع و تناسب دو چیز با هم که مبدأ ظهور جدیدی می‌شود این دو نوع است گاهی دو طرف است که می‌تواند دو طرف حکم و متعلق باشد می‌تواند حکم و موضوع باشد می‌تواند حکم و قیود باشد. می‌تواند حکم کنار برود تناسب بین متعلق و موضوع باشد تناسب بین متعلق و قیود باشد می‌تواند متعلق کنار برود بشود موضوع، تناسب موضوع و قیود و همین‌طور هفت هشت قسم می‌شود در جایی که در مناسبات دو طرف باشد که طبق تحلیل ما یکی اقوای ظهور دارد و دیگری را تغییر می‌دهد این دو طرف همیشه حکم و موضوع نیست حتی اگر موضوع را به معنای عام بگیریم که شامل متعلق و قیود هم بشود گاهی مناسبات متعلق و موضوع است و حکم در آن تغییری ایجاد نمی‌شود ولی متعلق و موضوع همدیگر را تعدیل می‌کنند.

الآن به ذهنم آمد که در این قسم‌ها همان تأثیر اجتماع آن‌ها در یک ظهور جدید گاهی اثر دارد که می‌گوید این اکرام عالم، اگر اکرام کسی دیگر را می‌گفتی یک جور دیگر می‌شود اگر عالم جدا بود و اکرام هم جدا بود یک معنای دیگری داشت ولی حالا که جمع شده است یک معنای جدیدی متولد می‌شود.

در این‌ها آن نوع دوم و قسم دوم مصداق پیدا می‌کند.

این هم یک مبحث که مناسبات حکم و موضوع یک عنوان کلی است که اگر بخواهید باز کنید و انواع و اقسامی دارد از جهت اینکه دو طرف این تناسب از این چهار محور چه باشد چهار محور داریم و تناسب بین دو تا تصور می‌شود که صورش هم ده دوازده تا می‌شود.

این مناسبات حکم و موضوع معنایش عامی است که همه این اقسام را می‌گیرد این یک قسم است و یک قسم فراتر از دوتایی هم تصور می‌شود.

گاهی این سه تا یا چهارتا در یک ترکیب معنای تازه‌ای پیدا می‌کند که اگر دوتایی بود سه‌تایی بود این را پیدا نمی‌کرد این خود اقسام دیگری دارد که فراتر از دوتا باشد سه یا چهارتا از این چهار عامل باشد.

این هم یک مطلب؛ بنابراین در خطاب چهار عنصر اصلی داریم حکم، متعلق، موضوع و چهارم هم قیود و شرایط

مناسبات حکم و موضوع دارای اقسامی است گاهی دوتا از این چهارتاست اقسام متعدد است و گاهی سه تا است و گاهی هم ممکن است چهارتا در جایی مصداق داشته باشد

این هم یک مطلب که به نظرم اهمیت دارد و تفکیک و مصداق و مثال‌هایش هم تکثیر بشود می‌تواند خیلی کمک کند در استظهارات ما و قاعده‌مند کردن این نوع مباحث.

## خلاصه مطلب

این سه چهار مطلب که اینجا گفتیم تکرار می‌کنم از میان همه مطالبی که گفتیم سه محور مهم بود یکی اصلاً مناسبات حکم و موضوع بود به‌عنوان یک قرینه عامه و فراتر از بحث با توضیحاتی که دادیم.

مطلب دوم این بود که مناسبات حکم و موضوع چند نقش دارد که در مطلب اول که فراتر از بحث اینجا قرینه عامه با کارکردهای متنوع تعمیم و تضییق و تبدیل و تغییر و تأکید و امثال این‌ها که چهار پنج کارکرد دارد.

این مطلب اول.

مطلب دوم این بود که دامنه این کاربست این مناسبات حکم و موضوع دامنه وسیعی است که از این حیث که گاهی تغییر در حکم است گاهی در موضوع است و گاهی هم حکم ساز است و گاهی هم نافی حکم است.

این هم یک بحث بود که در واقع متعلق و جایگاه این تغییر را تبیین می‌کرد

مبحث سوم این بود که امروز گفتیم در مناسبات حکم و موضوع که دو قسم است گاهی دقیق می‌شویم می‌بینیم نقش اصلی را یکی از این ظهورات قوی ایفا می‌کند و گاهی هم ممکن است آن هیئت اجتماعی و ترکیبی مؤثر باشد.

مطلب چهارم این بود که مناسبات حکم و موضوع که می‌گوییم چهار رکن در دلیل دارد که ممکن است این تناسبت در این چهار رکن بین دوتا یا سه تا یا چهارتا باشد و آن دو اقسامی دارد کما اینکه سه و چهار هم اقسامی دارد.

1. . سوره مائده، آیه 2. [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره آل‌عمران، آیه 133. [↑](#footnote-ref-2)